

به تناسب تولدم در مشهد، از ابتدا ارتباط فراوانی با اتباع افغانستان داشته‌ام. «بی‌بی» آن پیرزن سید مهربانی که در کودکی، وقتی مادرم به مدرسه می‌رفت از من و برادر دوقلویم مراقبت می‌کرد هیچ‌وقت از یاد نمی‌برم. درست یادم نیست ولی شاید اولین تعجبم از «روایت متفاوت» درباره افغانستان زمانی جدی شد که «شیرجان» دوستم در یکی از دانشگاه‌های تهران وقتی تعبیر «شهید» را در یک نشست دانشجویی درباره «احمد شاه مسعود» شنید، شروع به بیان تعبیر بسیار تندی علیه او کرد و وی را یک تاجیک قوم‌پرست شیعه‌کش خطاب نمود! برای منی که کتاب‌های همشهری‌ام، محمدحسین جعفریان و مستندهای او را دیده و خوانده بودم این تعبیر خیلی سنگین بود و نمی‌دانستم کدام یک دروغ گفته یا اغراق کرده‌اند. گرچه تردیدهای دوستان «هزاره»‌ام درباره او را پیش‌تر هم شنیده بودم ولی این تعبیر خیلی سنگین بود و بیت‌آن شهید را در ذهن من کاملاً شکست!

با اشغال افغانستان توسط امریکا و ناتو، توجهم به این کشور بیشتر شد. یکی دو کتاب را گرفتم و خواندم. دو رمان تلخ «خالد حسینی» که به بازار آمد اما سؤالات مرا درباره واقعیت افغانستان بیشتر کرد و پیچیدگی روابط قومی در این کشور را بیش از پیش نمودار کرد. گرچه شاید این دو کتاب بر تعارضات تاریخی میان پشتو و هزاره تأکید می‌کردند و مانیز به دلیل علقه‌های مذهبی، صرفاً با شیعیان یعنی هزاره‌ها و نهایتاً سیدها ارتباط داشته و همدلی می‌کردیم ولی کم‌کم فهمیدم که مسأله عمیق‌تر و پیچیده‌تر است و ظاهراً هر کسی از یک «زاویه مشخص» در حال روایت افغانستان برای ما است!

کم‌کم خصوصاً در قم، با طیف‌های مختلفی از اهالی افغانستان دم‌خور شدم که باعث شد هر روز بیشتر به روایت این کشور شک کنم! در میان هزاره‌ها کسانی را دیدم که منتسب به برخی علمای بزرگ این کشور بودند و رسماً «شهید مزاری» را یک قوم‌پرست ضد سایر اقوام تعبیر می‌کردند. این هم مانند تعبیری که درباره «شیر دره پنجشیر» شنیدم عجیب و تأمل‌برانگیز بود و هر روز بر نافی من از «پیچیدگی»‌های افغانستان می‌افزود!

سال‌های متعدد با بچه‌های نفاط مختلف افغانستان دم‌خور بودم. از بهسودی و بکه اولنگی و میدان وردکی و هراتی تا اهالی غزنی و قندهار و مزار و کابل و آنقدر نه تنها از تاجیک علیه هزاره و از هزاره علیه پشتو و از پشتو علیه ازبک بلکه حتی در داخل یک طایفه و مذهب، از «محقق‌ها» و «محسنی‌ها» و «مزاری‌ها» و «نهضتی‌ها» و «حرکتی‌ها» و... علیه هم شنیدم که مطمئن شدم نباید در این «تعدد روایت» به هیچ طرفی غش کرد!

مشاهده فیلم «مزار شریف» و مستند «تنها میان طالبان» و بررسی دقیق تر آن وقایع و جریانات، مرا به آنچه مشهور قطعی درباره این کشور می‌نمود هم دچار شک کرد و روایت‌م از طرف‌های درگیر را دچار خدشه ساخت! با توسعه مطالعاتم پیرامون «جریانات مذهبی اهل سنت و اسلام‌گرایان و جهادی‌ها» درباره طیف ناشناخته‌تر افغان در جامعه ایرانی یعنی «پشتون‌ها» که خصوصاً اختلاف زبانی هم با ما دارند باور قطعی پیدا کردم که عمده آنچه درباره افغانستان می‌شنویم هم «برساختی» و هم «تک‌ساختی» و هم «غیر علمی در شناخت فرق» است و اگر بدین باشیم باید بگوییم «ساختگی» است!

اتفاقات سال اخیر افغانستان که مراد وسط این میدان «پیچیده» قرار داد آن عقبه‌نگرشی و شناختی همراه بود و وقتی باز خورد‌های رسانه‌ای طراحی شده و نشده پیرامون این کشور را دیدم، مطمئن بودم که عمده تحلیل‌گران نیز، درگیر همین «بساطت تحلیل» خواهند شد و متأسفانه سطحی‌زدگی رسانه‌ها

شاید اولین تعجبم از «روایت متفاوت» درباره افغانستان زمانی جدی شد که «شیرجان» دوستم در یکی از دانشگاه‌های تهران وقتی تعبیر «شهید» را در یک نشست دانشجویی درباره «احمد شاه مسعود» شنید، شروع به بیان تعبیر بسیار تندی علیه او کرد و وی را یک تاجیک قوم‌پرست شیعه‌کش خطاب نمود!